مجمع الغرایب آخوند ملا طغرا [illegible]

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

ابنای تازه‌کاران در جامه طغرا چند موج برین جنس
بآفاق رسید چون گشت غریب تحفه‌ها در روی جمع موسوم
به مجمع الغرایب گردید چه توان کرد از وسعت دریا
چه کم شود با محیط حقیقی اگر سخنی نگوید کم قایل روشن است
که تا بارتر صدای موج ساز جوشی و خروشی کرده و
کوه مصرعها به در کنار خموشی گرفته بمضراب سیمینی
هنوز آتشی در آهنگ حلقه گرداب را تا چشم بر روی افتاده
از رقص زنجیر بسته و حبابها در رنگینه‌ها در بحر هستی
هنگام عهد سربازی با هوای او بسته از چشم ماهیان
همیشه در میان آتشی چراغان گوهر از صدفها در کنار شما

صد هزار در اعنف صبح نمایان شناوران دستها از جان
شسته اند تا لب سبزخانه حباب آتشی پیوسته اند و غواصان
لعلها از آب زده اند تا سر از پا با آتشی بر آورده
اند اگر شعور بخشی با آتشی همدر آید در نظرها خشیر حق نما
نظم
هر کدام در عنفیف سر شمرده دمی از عنف آب خوشتر
دم آتشی دم سرد راست پان را و بنیاد را سیاب
شبیر بسیب راست خوان را کنند هر کسی تمنای زلال آتشی
ز سر ای برزه افتند بر شانه آتشی نیستان خود آتشی را
چه لطف است اصول نغمه با آتشی حقیقت است
ز آتشی تیغ و چوبی گر شود تر زند از موج سر آتشی
دم به جوهر شعله روشنی چراغ از نور آتشی
بجو هم چشم بینایان حباب آتشی نم را آب او رشک
ارم کرد لعبتان گل و سنبل علم کرد هوا از

علی

عکس گلهای سرخ و زرد بلور است ⁂ دل کشمیر در زمینش نگهداشت
بخوشی گل کم نیستی از ضیافت ⁂ زمینش معنبرتر از
آسمانست ⁂ از موج خیزی گلهای الوان طفل غنچه
گرفته بانو رنگ بسته ⁂ و از بلبل صدای نغمه فرجانگی محمل سبزه
از جوانب راحت جسته ⁂ سنبل و شمشاد دران سوسن انگشت
نمای شفقه زنگ است ⁂ و فرزانه صنعتان نیلوفر متواضع
نکند کمر کلاه در دست ⁂ با محجی زنگاری هوا خراج لاله
به سوزنش فتیله بر روشنی پیوسته ⁂ و لب صبح گلهای رعنا
نقشی صفت چشمی گل در آغوش بر لب نی خفته
تماشا تیر تربیت گلشن طفل غنچه محجوب لعل بدیه ها
کوه ریحان در زمین ⁂ و با تقاضای صفای صبح چشم
نرگس منقارهای سنبل و بنفشه در بالکیاری نسیم
گلستان بپای کوهسار ثمن علم نگفته خفته ها ننهوا

بوی
شمامه چو آب حیات بر بالای اشجار نسیم دست نیافته
چون نسیم بی مزه الکمالهٔ بار کنیل حسن بلحن نسیم مایه برگ
ندرت از بیم محرومی این چاشنی کنج در درون را باخته
و انجمهٔ خضر نبات نسیم بحیه این مسکیان نسیم عنبر آسمان حسن
با تیزی نسیم روی رود بکار در رشتهٔ کفیه هلال صورت
خود نیستی از بار غم احشای جدای خصم و قمار هلال بدر
هیئت دل نشینی از الم مسکنان اختر ابر بلکه فرنگی حسکم
نظم
بصحن این چمن هر کس نهد گام ز نقش پای او
پیوسته در درم کند پروانه زر روی توکل کند در بر
شعله آواز بلبل زرنیسی گل بانک از غنچه یکی بحکت
بهشتی فر غنچه خندد با نهکت لب در غنچهٔ نسیم حجاب
زمانی کنیز ز موج مایه های دل بر نخیز سودای کش کشد
زعمیم می سازد مشغول نعل سمند نسیم برگ لاله مدد رود

تم الکل

سبز است که سازش گل پیمانه هم‌رنگ نوازشش ز دست
ساقیان لاله رخسار لگدکوب طرب شده دشت
و کهسار ز حوالی میکده‌ها باز رسته سبزه ز آب نغمه
چو سبزه باز رشد سبزه مغان مطرب و بلبل هم‌آهنگ
شراب صحبت ایشان به هم پیوسته یکرنگ بنای نای نوبهار
نغمه و مستان گل ارغنون نای سر جویبار شاخ آواز
نکهت چیدن در گلشن آواز بستانی خنک بر آید سوز
صوت نی برد آهنگ لطف نغمه در هر گوشه در دام است
ترنم جانانه لاله ایشان مقام است شکوه چمن ظل‌های سپیدار از
صبا خم زلف گیسوی کاکل غنچه معنبر شده دم نسیم از محل
روان آب دست نشئه خود در کف از موج و حباب است
در موج نوا رفته از ناله شوق زمین تا آسمان پیمانه
تحفه طبع اگر کامیاب تکلف حرف حصار آتشی دیوار سی

سست بنای سخن را قافیه‌ای بخشند هیچ نخواهد نغمه‌های عرشی مایه
ده بروق سیر عنبر حبشی چراغ آله مروج فلک را چو خورشید تحفه
مستی نغمه و شوق شمار تنگی‌های آتشی داده بیشمار
کوکب را سرگردان آن نغمه در دوایر نغمات شش وسعت

بدر آمدن دور

فلک الافلاکی مرکز آتشی و در هر که هوا الشیء نسیم اینجا
سکل سنبل نغمه آتشی لقائم مقامی زمینش سبزه
ابد در تابات قدم و نبات مناسب آتش‌های آتشی نوبهار
هم جا جلم شارش نسیم خوانگیز آتشی موسیقار
تنگی نغمه صغیر و هموار آتشی خاک نجم زمینش زده
ضعف از آب سرود لبریز نقاع نوبت با صلصل
شتاریانه و دیدبان قلعه جسم بهانه از باب عشرت
از دف و چنگ ساز و مزکی اعتبار گردانده جوابها حرف
از آتش می‌آید مروج کار آن نغمه با زاهد سر انجام

مزکان حسی

سبزگان حسن جوارش و جمله گلها پیوسته دیده اجابت آغشته و
نهالش سر کشیده ها همواره شعبه هائی از رقاصان و ماهی خرقها
بدام اعتبار سر زلف محبوبان کوچه‌ها حرمات آن گشته
سبز گشته غنچه عاشق سینه روی نکنده بشکسته قدحها
جویبار رسا از طلعتها بحر دیده فرش بعضی از گل و سنبل
مفرشها نظم بهر سو بهار نشینان قدح کشی ز آب انگور خنده
رخ خاره آتشی همه پیوسته از گل جام در دست
زمینیان قمل بلبلی سینه مست جشنی بوسه یاران
لعل خم کام زموج می لب خم مکیده جام کمند لطف
در انداز جانی است ز هر سو کشیده بساط خوش
جانی است خدنگ غمها از غیب جنگها تاک
نگهبان سایه ز اشکها هم نمود بر خاک ز آب عشق آمیزی
سبزه‌ای اطراف سر افشانده کنج و بالای عرفه بسته

کرم انداز هندی گشود رخ لقصه کجه هنوزش مسافر را
سفر ایمنی تمام است چه در هر کوچه چند سالک مقام
است یکی چندین اقامت تا قیامت نگردد آرزوها داد
داغ گذرنده است چه طغرا جمیع هر گل هم عزیز گشود
باغ سبزان دهلی نشینی

الحمد لله تمام

۷

دیباچه معیار الادراک بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر و تمم بالخیر

بیت از لب طغرا چو گل گرد امید نهالی بر سر خوش نشینی چه مشتی بلبل
شد خجالت در مقامات سر و شانی سر و ساز
سخن حمد صانعی است چه گلشن ابیات رنگین
بعضی لسان الهام سر فرازی فرحت گره برگ و نوای
کفش زمزمه ثنای خالقی است چه سحر عبارت دلنشینی